

نقد رویکرد سلفی‌ها در جرح و تعدیل مذهبی و اعتقادی*

مهدی رستم‌نژاد** و حکیم محمدی***

چکیده

اکثر دانشمندان علوم حدیث، در جرح و تعدیل روایت‌ها به معیارها و اصول متنی و سندی توجه داشته و دارند. آنان برای توثیق و تضعیف معیارهایی چون وثاقت، صداقت، قدرت حفظ و ضبط راوی و ... را در نظر می‌گیرند. این دیدگاه مورد پذیرش بزرگان اهل سنت و از جمله مؤلفان صحیحین بوده و هست، ولی اکثر سلفیان بر خلاف این اصول و معیارهای پذیرفته شده، عقیده و مذهب راوی را نیز در توثیق و تضعیف دخالت داده‌اند. برخی از دلایل اعتقادی سلفیان در تضعیف راویان مذاهب دیگر عبارت است از: جرح به دلیل اتهام تشیع، جرح به بهانه طعن بر صحابه، جرح به دلیل نقل فضائل اهل بیت (علیهم‌السلام) و جرح به دلیل اعتقاد به رجعت. به این ترتیب برخی از رجالیان ایشان، در حالی راویان شیعی را به یکی از دلایل فوق تضعیف نموده و به کذب متهم نموده‌اند که بسیاری از آنها توسط بزرگان اهل سنت، به صداقت و امانت در نقل حدیث شناخته شده‌اند.

واژگان کلیدی: سلفیان، جرح و تعدیل، اتهام تشیع، طعن بر صحابه.

* . تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱/۱۷ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۱۰/۲۵.

** . دانشیار جامعه المصطفیٰ العالمیه: rostamnejad1946@gmail.com

***. کارشناسی ارشد علوم قرآن و تفسیر (نویسنده مسئول): quransc@yahoo.com

مقدمه

از آنجا که حدیث در بستر زمان دچار آسیب‌هایی چون وضع و جعل شده است، به ناچار بزرگان حدیث برای بازشناسی و تشخیص احادیث صحیح از غیر آن، اصول و معیارهایی را در نقد و ارزیابی احادیث ارائه کرده‌اند. ناگفته پیداست که با توجه به تعدد مذاهب و فرقه‌ها، تا حدودی در معرفی و ارائه این اصول و معیارها اختلافاتی وجود داشته و دارد، ولی در یک تقسیم‌بندی کلی تمام این اصول و معیارها در دو قسمت سندی و متنی قابل تقسیم است.

از ابتدای قرن سوم تا به امروز توجه دانشمندان حدیث‌شناس بیشتر معطوف به نقد سندی بوده است؛ از این‌رو، علم رجال به عنوان زیربنای دانش نقد سندی، نسبت به سایر شاخه‌های حدیثی بیشتر رشد کرده است و به عنوان یک رشته مستقل و روشمند ظاهر شده است، در حالی که دانش نقد محتوایی و متنی مجال چندانی برای رشد و شکوفایی نیافته است.

در هر حال، اصول و معیارهای نقد حدیث، بر اساس مبانی پذیرفته شده عموماً بر قواعدی چون حفظ، قدرت ضبط و وثاقت و عدالت راوی و سلامت متن استوار است، اما از نظر حدیث پژوهان نقش مذهب و اعتقادات راوی در پذیرش روایات وی مورد توجه نبوده است؛ از این‌رو، در منابع اهل سنت روایات بسیاری از راویان شیعه نقل و تلقی به قبول شده است. این نشان می‌دهد که از نظر این محدثان، اعتقادات کلامی راوی در نقد حدیث و جرح و تعدیل آنان دخالتی ندارد.

ابن حجر عسقلانی در مقدمه «لسان المیزان» جرح‌های «جوزجانی» را نسبت به راویان کوفی که به تشیع شهرت داشتند، نمی‌پذیرد و می‌نویسد: «وممن ینبغی أن یتوقف فی قبول قوله فی الجرح: أنه کان بینہ و بین من جرحه عداوة، سببها الاختلاف فی الاعتقاد؛ از کسانی که سزاوار است در قبول قول ایشان در جرح توقف کرد، کسی است که بین او و بین کسانی که مورد جرحش قرار گرفته‌اند، عداوتی بوده که دلیلش اختلاف در اعتقاد بوده است».

سپس می‌افزاید: «جوزجانی به شدت ناصبی بوده و اهل کوفه هم مشهور به تشیع بوده‌اند؛ از این‌رو، وی روایت کوفی را جرح کرده است، ولی این جرح‌ها ارزش علمی ندارد» (ر.ک: عسقلانی، تهذیب التهذیب، ۱۴۱۶: ۱ / ۲۳).

بشار عواد معروف و شعیب الارنؤوط دو تن از دانشمندان معاصر اهل سنت در مقدمه ششم از کتاب «تحریر تقریب التهذیب» ذیل عنوان «الجرح المردود» می‌نویسند: اکثر محدثان پیشین، کاری به بدعت‌گذار بودن راوی نداشتند، اگر راوی شخص صادق و درستکاری بود برای ایشان کافی بود، چنان که بخاری و مسلم در صحیحشان از بسیاری از اهل بدعت، مثل خوارج، شیعه، قدریه و غیر اینها نقل حدیث کرده‌اند؛ از این‌رو، تعبیری چون «شیعی صدوق» یا «شیعی ثقة» در تعبیرات قدما بسیار دیده می‌شود؛ برای نمونه، ابن خزیمه می‌نویسد: «حدثنا الثقة فی روایتہ المتهم فی دینہ، عباد بن یعقوب؛ عباد بن یعقوب که در روایتش ثقة و در دینش متهم است، نقل کرده است: ...».

سپس می‌نویسد: از نمونه‌های بارزی که قدما در توثیق روات، اعتقادات راوی را دخالت نمی‌دادند، توثیق عبدالرحمن بن صالح ازدی است. وی با اینکه مطاعن و زشتی‌های اصحاب پیامبر و همسران آن حضرت را روایت می‌کرد، ولی در عین حال قدما او را توثیق کرده‌اند؛ زیرا وی را در کلام و سخن صادق می‌دانستند. حتی وقتی که شخصی درباره‌اش گفت: او رافضی است، احمد از این سخن برآشف و گفت: «سبحان الله ... هو ثقة؛ منزه است خدا او ثقة است!» (عواد معروف، تحریر تقریب التهذیب، ۱/ ۳۸-۳۶). همین‌طور ابن معین درباره‌اش گفت: «ثقه صدوق شیعی، لأن یخر من السماء أحب إليه من أن یکذب فی نصف حرف؛ او ثقة، صدوق و شیعی است، اگر او را از آسمان به پایین بیندازند، نزد او دوست‌داشتنی‌تر است از اینکه در نصف حرفی، دروغ بگوید» (همان، ۱/ ۳۸).

ابن عدی در «الکامل فی ضعف الرجال» در ترجمه ابان بن تغلب می‌نویسد: «هو من أهل الصدق فی الروایات و إن کان مذهبه الشیعة و هو فی الروایة صالح، لا بأس به؛ او در نقل روایات از راستگویان است اگرچه مذهبش شیعه است، ولی در روایت مشکل ندارد (ابن عدی، الکامل، ۱۴۱۸: ۲/ ۷۰).

ذهبی در «میزان الاعتدال» درباره عباد بن یعقوب می‌نویسد: «هو من غلاة الشیعه و رؤوس البدع، لکنه صادق فی الحدیث؛ او از غالیان شیعه و از رؤسای اهل بدعت است، ولی در نقل حدیث راستگو است» (ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۴۳۰: ۲/ ۲۳۴).

ابن حجر عسقلانی نیز درباره او می‌نویسد: «عباد من کبار الروافض و ان کان صدوقاً فی الحدیث؛ او از بزرگان رافضی است اگرچه در حدیث راستگوست» (عسقلانی، مختصر زوائد، ۱۴۱۲: ۲/ ۳۰۱).

این عبارات می‌رساند که قدمای اهل سنت، اعتقاد کلامی راوی را در توثیق یا عدم توثیق وی دخیل نمی‌دانستند، ولی در کنار این گروه اکثر، بودند کسانی که از این اصول پیروی نکرده و اعتقادات کلامی را در وثاقت و عدم وثاقت راوی دخالت داده‌اند. در این میان اکثر سلفیان و وهابیان این خط را به طور ویژه‌ای تعقیب نموده‌اند. آنان روایت را به صرف شیعه بودن تضعیف کرده، توجهی به صداقت و وثاقت ایشان ندارند. این نوشتار در صدد است تا نمونه‌هایی از جرح و تعدیل‌های صورت گرفته توسط سلفیان و هم‌فکرانشان را ذکر کند که بر اساس اعتقاد کلامی، راوی را جرح و تعدیل کرده‌اند؛ چیزی که بر خلاف مبنای پذیرفته شده عموم محدثان اهل سنت است.

اقسام دلایل اعتقادی جرح راویان

حال چند دسته از جرح‌هایی که توسط سلفیان به دلیل اعتقادات صورت گرفته است به همراه نمونه‌هایی مرور می‌شود:

۱- جرح به اتهام شیعه بودن

نزد بزرگان حدیث از اهل سنت، شیعه بودن دلیل بر جرح و تضعیف نیست، ولی ناصبی‌ها و سلفی‌ها نوعاً کم‌ترین اتهام به تشیع را سبب جرح می‌دانند. چنان که گذشت ابراهیم بن یعقوب جوزجانی از جمله ناصبی است که به کمترین بهانه، روایت شیعه را تضعیف می‌کند؛ به همین دلیل، وی اکثر روایت کوفی را که به تشیع مشهور بودند، تضعیف کرده است؛ افرادی از قبیل یحیی بن حزام، اصبح بن نباته، رشید هجری، حکیم بن جبیر، یونس بن خباب، جابر بن یزید و ... وی در این جهت آن قدر افراط کرده است که افرادی چون ابن حجر عسقلانی تضعیفات وی را به همین جهت، مردود دانسته‌اند (عسقلانی، لسان المیزان، ۱۴۱۶: ۱/۲۳).

جوزجانی در بیان وجه تضعیف ابان بن تغلب می‌نویسد: «هو مذموم المذهب؛ او مذهبش ناپسند است» (جوزجانی، احوال الرجال، ۱۴۰۵: ۷۴).

ابوبکر بن عیاش در توجیه تضعیف فطر بن خلیفه که فردی شیعی بود، می‌نویسد: «ما ترک الروایه عن فطر بن خلیفه إلیاً لمذهبه؛ من روایت از فطر بن خلیفه را ترک نکردم مگر به دلیل مذهبش» (بغدادی، الکفایة فی علم الروایة، بی‌تا: ۱۲۳).

همچنین از یونس بن ابی اسحاق سؤال شد: «لم لم تحمل عن ثوب بن أبی فاخته؟؛ چرا از ثوب بن ابی فاخته روایت نمی‌کنی؟ پاسخ داد: کان رافضیاً، چون وی رافضی است» (همان). از کسانی که به دلیل شیعه بودن مورد تضعیف واقع شده، جعفر بن سلیمان است. وی از شیوخ مسلم و صاحبان سنن چهار گانه، یعنی ترمذی، ابن ماجه، نسائی و ابو داود است، ولی در عین حال یحیی بن معین درباره‌اش می‌گوید: «كَانَ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ لَا يَكْتُبُ حَدِيثَهُ وَ يَسْتَضَعِفُهُ» یحیی بن سعید، حدیث‌های جعفر را نمی‌نوشت و او را ضعیف می‌شمارد» (عسقلانی؛ تهذیب التهذیب، ۱۴۲۱: ۱ / ۳۰۸).

ابن سعد درباره‌اش می‌نویسد: «ثقة فيه ضعف و كان يتشيع؛ او ثقة است و در او ضعف وجود دارد و گرایش شیعی داشت» (همان).

ذهبی نیز در ترجمه او می‌نویسد: «جعفر احادیثی نقل کرده است که از جمله منکرات وی به شمار می‌رود و در احتجاج به آنها اختلاف است. یکی از آنها حدیث «إِنَّ عَلِيًّا مَيِّ وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِّنْ بَعْدِي» و دیگر حدیث طیر مشوی می‌باشد» (ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۴۳۰: ۱ / ۳۷۳).

ابن کثیر دمشقی حدیث «إِنَّ عَلِيًّا مَيِّ...» را در «البدایة وَ النِّهَايَة» آورده است و می‌گوید در سند این حدیث جعفر و اجلح کندی وجود دارد و اضافه «مِن بَعْدِي...» از اضافات این دو نفر است و این لفظ «مِن بَعْدِي» در حدیث منکر است. نیز می‌نویسد: «هَذِهِ لَفْظَةٌ مُنْكَرَةٌ وَ الْأَجْلَحُ شِيعِيٌّ وَ مِثْلُهُ لَا يَقْبَلُ إِذَا تَفَرَّدَ بِمِثْلِهَا وَ قَدْ تَابَعَهُ فِيهَا مَنْ هُوَ أَوْعَفُّ مِنْهُ؛ این لفظ منکر است و اجلح شیعه است و سخن مثل او در متفردات مورد پذیرش نیست و یکی دیگر از او در نقل این حدیث تبعیت کرده که از اجلح ضعیف تر است» (ابن کثیر، البدایة وَ النِّهَايَة، بی‌تا: ۷ / ۳۷۶).

مبارکفوری در شرح ترمذی وقتی به این حدیث می‌رسد، می‌نویسد: «جعفر بن سلیمان زیاده «من بعدی» را تنها روایت نکرده است، بلکه اجلح کندی هم از وی تبعیت نمود، که او هم شیعه است. ظاهر این است که این زیاده از توهم این دو نفر شیعه می‌باشد؛ چون احمد بن حنبل این حدیث را به طرق متعدد روایت کرده و در متن هیچ کدام، لفظ «من بعدی» وجود ندارد؛ بنابراین، لفظ «من بعدی» در این حدیث مردود است. پس استدلال شیعیان به این حدیث که دلالت بر خلافت بلافصل علی (علیه السلام) دارد، باطل است» (مبارکفوری، تحفة الأحوزی، ۱۴۱۵: ۱۰ / ۱۶۱-۱۶۲).

از مجموع اقوال مخالفان این حدیث می‌توان چنین برداشت کرد که اصل حدیث صحیح است و لفظ «مِن بَعْدِي» که دلالت بر خلافت بلا فصل حضرت علی عليه السلام می‌کند، به دلیل شیعه بودن راویان آن مردود شمرده شده است.

جالب توجه است که محمد ناصر البانی - وهابی معاصر - در پاسخ این اظهارات می‌گوید: «أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ (۳۷۱۴)، وَ النَّسَائِيُّ فِي «الْخَصَائِصِ» (۱۳/۱۶-۱۷)، وَ ابْنُ حَبَّانَ (۲۲۰۳)، وَ الْحَاكِمُ (۳/۱۱۰)، وَ الطَّيَالِسِيُّ فِي «مُسْنَدِهِ» (۸۲۹)، وَ أَحْمَدُ (۴/۴۳۷-۴۳۸) وَ ابْنُ عَدِي فِي «الْكَامِلِ» (۲/۵۶۸ - ۵۶۹) مِنْ طَرَقِ جَعْفَرِ بْنِ سَلِيمَانَ الضُّبَعِيِّ عَنْ يَزِيدِ الرَّشَكِيِّ عَنْ مَطْرِفِ بْنِ عِمْرَانَ بْنِ حُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَيْشًا - إِلَى أَنْ قَالَ - «مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ؟ إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي»؛ از علی چه می‌خواهید، او از من و من از اویم، و او ولی هر مؤمنی پس از من است (البانی، سلسله الأحادیث، ۱۴۰۵: ۵/۲۶۳-۲۶۴).

ترمذی هم این حدیث را حدیث حسن غریب شمرده است (ترمذی، سنن الترمذی، ۱۴۱۴: ۵/۳۹۸-۳۹۷).

البانی پس از نقل حدیث فوق می‌نویسد: «جعفر بن سلیمان ثقه است؛ چون او از رجال مسلم است و برای همین جهت، حاکم آن را بنا به شرط مسلم تصحیح کرده و ذهبی هم بر آن صحه گذاشته است».

البانی آنگاه می‌افزاید: «اگر پرسیده شود که روای این حدیث، شیعی است و آیا همین کافی نیست در عدم اعتبار روایت؟ من در پاسخ می‌گویم: «كَلَّا، لِأَنَّ الْعِبْرَةَ فِي رِوَايَةِ الْحَدِيثِ إِنَّمَا هُوَ الصِّدْقُ وَ الْحِفْظُ وَ أَمَّا الْمَذْهَبُ فَهُوَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَبِّهِ فَهُوَ حَسْبِيهِ، وَ لِذَلِكَ نَجِدُ صَاحِبِينَ «الصَّحِيحِينَ»، وَ غَيْرَهُمَا قَدْ أَخْرَجُوا لِكَثِيرٍ مِنَ الثَّقَاتِ الْمَخَالِفِينَ كَالْخَوَارِجِ وَ الشَّيْعَةِ وَ غَيْرِهِمْ وَ هَذَا هُوَ الْمَثَلُ بَيْنَ إِيدِينَا فَقَدْ صَحَّ الْحَدِيثُ ابْنَ حَبَّانَ كَمَا رَأَيْتَ، مَعَ أَنَّهُ قَالَ فِي رِوَايَةِ جَعْفَرِ فِي كِتَابِهِ «مَشَاهِيرُ عُلَمَاءِ الْأَمْصَارِ» (۱۵۹ / ۱۲۶۳۹): «كَانَ يَتَشَبَّهُ وَ يَغْلُو فِيهِ»، بَلْ إِنَّهُ قَالَ فِي «ثِقَاتِهِ» (۱۴۰ / ۶) «كَانَ يَبْغِضُ الشَّيْخِينَ»؛ هرگز، زیرا آنچه در روایت حدیث اهمیت دارد، همان صداقت و حفظ است اما مذهب، چیزی است که بین راوی و خدایش است؛ از این‌رو، می‌بینیم صاحبان صحیحین (بخاری و مسلم) از بسیاری از ثقات از خوارج و شیعه و غیره نقل روایت کرده‌اند. نمونه بارز این‌که ابن حبان روایت جعفر بن سلیمان را تصحیح کرد، در حالی که درباره‌اش گفته: او شیعی است و غلو دارد. در جای دیگر هم گفته است که «بوی بغض شیخین را به دل دارد» (ابن حبان، الثقات، ۱۴۰-۱۴۱).

سپس البانی ادامه می‌دهد که این حدیث به صورت متفرق از طرق غیر شیعی هم رسیده است؛ مثلاً طیالسی (۲۷۵۲)، و احمد (۱/ ۳۳۰-۳۳۱) و حاکم (المستدرک علی الصحیحین، ۳/ ۱۳۲-۱۳۳) همین حدیث را این گونه نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «أنت ولی کل مؤمن بعدی» و حاکم پس از نقل این حدیث، اسناد آن را صحیح دانسته است. آنگاه البانی از جرئت ابن تیمیه اظهار شگفتی می‌کند که چگونه این حدیث را انکار کرده است، در حالی که خودش گفته است که لفظ «ولی» در اینجا به معنی دوستی است و ارتباطی با مسئله خلافت پس از پیامبر ندارد؟ (البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ۱۴۰۵: ۵/ ۲۶۳-۲۶۴).

غرض از نقل این مطلب از البانی، این است که معلوم شود در بین وهابیان و سلفیان، کسانی هستند که در جرح روایت به ندرت مذهب و عقیده را دخالت نمی‌دهند.

۲- جرح به بهانه «طعن بر صحابه»

از جمله بهانه‌های غیر اصولی بر تضعیف برخی از راویان، این است که به بهانه طعن بر صحابه، مورد تضعیف قرار گرفته‌اند.

ذهبی درباره علت تضعیف ابراهیم بن حکم می‌نویسد: «روی فی مثالب معاویه فمَرَقْنَا ما کتَبْنَا عَنْهُ؛ او مثالب و زشتی‌های معاویه را روایت کرد. در نتیجه، آنچه از او نوشته بودیم، از بین بردیم» (ذهبی، میزان الاعتدال، بی تا: ۱/ ۶۸).

نمونه دیگر تلید بن سلیمان است. از عبارت رجالیون اهل سنت استفاده می‌شود که او به دلیل طعن بر صحابه مورد جرح قرار گرفته است با آنکه احمد بن حنبل درباره‌اش گفته است: «شیعی لم یر به بأس» (مروزی، العلل و معرفة الرجال، ۱۸۹)، ولی دانشمندان دیگر وی را به جرح طعن بر صحابه تکذیب کردند؛ مثلاً یحیی بن معین درباره‌اش می‌نویسد: «یستم عثمان» (تهذیب التهذیب، ۱۴۲۱: ۱/ ۵۳۶). ابو داود می‌نویسد: «هو رافض یستم ابابکر و عمر؛ او رافضی است که ابوبکر و عمر را دشنام می‌دهد (همان) ابن حبان می‌گوید: کان رافضیا یستم الصحابه و روی فی فضائل اهل البيت عجائب؛ وی رافضی بود که صحابه را دشنام می‌داد و درباره فضائل اهل بیت، چیزهای عجیبی را نقل می‌کرد (ابن حبان، المجروحین، ۱۳۹۵: ۱/ ۲۳۵-۲۳۶).

۳- جرح به دلیل نقل فضائل اهل بیت (علیهم السلام)

از عمده‌ترین اسباب تضعیف راویان شیعه، نقل فضائل اهل بیت (علیهم السلام) است. برای نمونه، به چند مورد اشاره می‌شود:

ابن عدی از رجالیان اهل سنت در کتاب «الکامل فی ضعفاء الرجال» در ترجمه عباد بن یعقوب رواجی می‌نویسد: عباد بن یعقوب روی احادیث منکره فی فضائل اهل بیت (علیهم السلام) و فی مثالب غیرهم، یعنی عباد بن یعقوب احادیث منکر در فضائل اهل بیت (علیهم السلام) و مثالب دیگران روایت کرده است» (ابن عدی، الکامل، ۱۴۱۸: ۵/ ۵۵۹-۵۶۰).

وی همچنین در ترجمه عباد بن زیاد کوفی بعد از نقل دو حدیث در مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌نویسد: «هو من أهل الكوفة من الغالین فی الشیعة (التشیع) و له احادیث مناکیر فی فضائل (علی (علیه السلام)؛ عباد بن زیاد از غالیان اهل کوفه است و احادیث منکر در فضائل علی (علیه السلام) روایت کرده است» (همان، ۵/ ۵۵۲).

نیز از جمله کسانی که توسط ابن عدی مورد جرح قرار گرفته است زیاد بن منذر همدانی است. ابن عدی علت جرح را چنین آورده است: «انما تکلم فیہ یحیی بن معین و ضعفه؛ لانه بروی احادیث فی فضائل اهل بیت؛ یحیی بن معین وی را به دلیل نقل فضائل اهل بیت تضعیف کرده است (ابن عدی، الکامل، ۱۴۱۸: ۴/ ۱۲۶).

مصطفی بن اسماعیل - از علمای معاصر - می‌نویسد: «أما حدیث الشیعة فی فضائل علی فیه فی الغالب تدلّ علی الغلو فی فضائله مع التنقیص من کثیر من الصحابة؛ اما حدیث شیعه درباره فضائل علی، غالباً دلالت بر غلو در فضائل می‌کند و با تنقیص بسیاری از صحابه همراه است؛ از این جهت، این احادیث قابل قبول نیست» (مصطفی بن اسماعیل، اتحاف النبیل، ۱/ ۲۴۷-۲۴۸).

عبدالقادر حوندل - از محققان کتاب «المطالب العالیة» ابن حجر عسقلانی - هر حدیثی را در باره مناقب علی (علیه السلام) است، به دلیل اینکه در سند آن راویانی شیعی وجود دارد، تضعیف کرده است؛ مثلاً بعد از نقل حدیث «تقتلک الفئة الباغیة» می‌گوید: تضعیف بهذا الاسناد لان فیه اسماعیل موسی الفزاری و هو شیعی و الحدیث فی فضل علی (علیه السلام) این حدیث به این طرق ضعیف است؛ زیرا در سند آن اسماعیل بن موسی فزاری وجود دارد که شیعه است و حدیث نیز در فضیلت علی (علیه السلام) می‌باشد (عسقلانی، المطالب العالیة، ۱۴۱۹: ۳۱ و ۹۷).

وی همچنین بعد از نقل حدیث «اللهم وال من والاه» می‌گوید: ضعیف بهذا الاسناد؛ لان منصور بن ابی الاسود مع انه صدوق فهو متشیع و الحدیث فی فضائل اهل البیت (علیهم السلام)؛ این حدیث ضعیف سند است؛ چون در سند آن منصور بن ابی الاسود وجود دارد. هرچند که وی فردی راستگوست، ولی شیعه است و حدیث در باره فضائل اهل بیت (علیهم السلام) می‌باشد (همان، ۹۴).

وی در پایان، بعد از نقل فضائل علی (علیه السلام) می‌گوید: فرجال هذه الاسناد بین ثقة و صدوق لکن اکثرهم رمی بالتشیع و الحدیث فی فضائل اهل البیت (علیهم السلام) فهو ضعیف لهذا؛ رجال این سند بین ثقة و صدوق است، ولی بیشتر شان متهم به تشیع اند و حدیث در باره فضائل اهل بیت (علیهم السلام) است، به همین دلیل حدیث ضعیف به شمار می‌آید (همان، ۲۰۵).

این تعبیر بلکه تصریحات نشان می‌دهد که یکی از اسباب جرح نزد این افراد، نقل فضائل اهل بیت (علیهم السلام) است.

برخی از چهره‌های سلفی مانند ذهبی در این عرصه آن قدر افراط کرده‌اند که مورد نقد علمای اهل سنت قرار گرفته‌اند. از جمله محمدصدیق غماری در اعتراض به ذهبی می‌نویسد: تضعیفات ذهبی در فضائل علی (علیه السلام) اعتبار ندارد. وی می‌نویسد: ... «ولکن الذهبی إذا رأى حديثاً في فضائل علي (عليه السلام) بادر إلى إنكاره بحق و باطل حتى كأنه لا يدري ما يخرج من رأسه»؛ ذهبی هر وقت حدیثی را در فضیلت علی (علیه السلام) می‌بیند، سریع آن را انکار چه حق باشد و چه باطل. گویا نمی‌داند از سرش چه خارج می‌شود.

همچنین می‌گوید: نظرهای ذهبی در مورد فضائل علی (علیه السلام) پذیرفتنی نیست؛ زیرا هر وقت نظرش به فضائل علی (علیه السلام) می‌افتاد، خشمی به وی عارض می‌شد که شعورش را از دست می‌دهد تا جایی که نمی‌دانست چه می‌گوید و چه بسا کسانی را که فضائل علی (علیه السلام) را روایت می‌کردند، سب و لعن می‌کرد و این دشنام و لعن در مواضع متعدد کتاب «میزان الاعتدال» قابل مشاهده است (غماری، فتح الملک، بی‌تا: ۲۸۳).

۴- جرح به دلیل اعتقاد به رجعت

یکی دیگر از اسباب تضعف راویان شیعه، عقیده به رجعت است. برخی از رجالیان به جرم اعتقاد راوی به رجعت، وی را تضعیف کرده‌اند در ادامه به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

سفیان ثوری درباره جابر بن یزید می‌گوید: «کسی را در حدیث با ورع تر از جابر ندیدم». شعبه می‌گوید: جابر در نقل حدیث بسیار راستگوست. زهیر بن معاویه می‌گوید: «هر وقت جابر فعل سمعت یا سألت را به کار برد، او از راستگوترین مردم به شمار می‌آید (عسقلانی، تهذیب التهذیب، ۱۴۲۱: ۱/ ۲۷۴).

وکیع می‌گوید: «مهما شککتُم فی شیء فلا تشکّوا فی أن جابر ثقة؛ در هر چیزی شک و تردید کردید، در مورد، وثاقت جابر به خودتان شک راه ندهید». شافعی می‌گوید: قال سفیان الثوری لشعبة لئن تکلمت فی جابر الجعفی لأتکلّمن فیک؛ سفیان ثوری به شعبه می‌گفت اگر درباره [تضعیف] جابر سخن بگویی من نیز درباره [تضعیف] تو سخن می‌گویم» (همان) ولی با وجود این، برخی برخلاف بزرگان رجال، وی را به دلیل اعتقاد به رجعت تضعیف کرده‌اند.

یحیی بن یعلی می‌گوید: «قیل لژائدة: ثلاثة لم لا تروی عنهم؟ ابن ابی لیلی، وجابر الجعفی والکلبی؟ قال: اما الجعفی فکان و الله کذاباً یؤمن بالرجعة»؛ به زانده گفتند چرا از سه نفر حدیث نقل نمی‌کنی؟ یعنی از ابن ابی لیلی و جابر جعفی و کلبی؟ گفت: اما جابر، قسم به خدا وی دروغگوست و ایمان به رجعت دارد» (همان).

ابو احمد حاکم هم می‌گوید: «یؤمن بالرجعة، اتهم بالكذب؛ وی ایمان به رجعت دارد و منتهم به دروغگویی است (همان). ابن عدی می‌گوید: «عامّة ما قذفه انه کان یؤمن بالرجعة؛ همه آنچه موجب رد وی شده آن است که ایمان به رجعت دارد» (همان، ۱/ ۱۹۲). از مجموع این سخنان می‌توان چنین برداشت کرد که جابر به علت عقیده به رجعت، مورد تضعیف واقع شده است.

از نمونه‌های دیگر حارث بن حصیره ازدی است. وی نیز به دلیل اعتقاد به رجعت جرح شده است. ابو احمد زبیری درباره وی می‌نویسد: «او به رجعت ایمان داشت» (همان، ۱/ ۳۲۹). همچنین درباره وی و ابوالیقظان می‌نویسد: حارث و ابوالیقظان یعنی عثمان بن عمیر، معتقد به رجعت بودند. (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۱۴: ۴/ ۲۹).

ابن عدی هم می‌نویسد: «عثمان بن عمیر از غالیان شیعه به شمار می‌رود و مذهبش بی‌ارزش است و از معتقدین به رجعت است» (عسقلانی، تهذیب التهذیب، ۱۴۲۱: ۵/ ۲۸۳).

نتیجه

عموم رجالیان و محدثان اهل سنت، مذهب و اعتقادات راوی را از معیارهای وثاقت وی به شمار نیاورده و در عمل نیز بر اقوال راویان ثقه مذاهب دیگر از جمله بسیاری از راویان شیعه اعتماد نموده‌اند. در مقابل، سلفیان بر خلاف این دیدگاه عمومی در موارد متعددی بر اساس دیدگاه مذهبی راویان از جمله تشیع راویان یا به جهت برخی اعتقادات خاص از قبیل طعن بر صحابه، نقل فضائل اهل بیت (علیهم‌السلام) و اعتقاد به رجعت به تضعیف راویان اقدام نموده و به این طریق تلاش نموده‌اند تا روایات این راویان را از دایره روایات صحیح خارج نمایند. به این ترتیب، تضعیفات این دسته بر اساس معیارهای رجالی عموم اهل سنت نیز حجیت نداشته و موجب طعن بر راویان نمی‌گردد، چنان که برخی از بزرگان اهل سنت و حتی در مواردی رجالیان متمایل به دیدگاه‌های سلفی نیز به این دیدگاه اعتراض نموده‌اند.

منابع

۱. ابن ابی حاتم، عبد الرحمن، الجرح و التعديل، بيروت: احياء التراث العربى، سال ۱۳۷۱ ق.
۲. ابن شاهين، عمر، تاريخ اسماء الثقات، كويت: الدار السلفية، ۱۴۰۴ ق.
۳. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، الباعث الحثيث في اختصار علوم الحديث، رياض: مكتبة المعارف، سال ۱۹۹۶ م.
۴. ابن كثير، عمر بن اسماعيل، البداية والنهاية، بيروت: كتبة المعارف، بيروت، بى تا.
۵. البانى، محمد ناصر الدين، سلسلة الأحاديث الصحيحة، رياض: مكتبة المعارف، ۱۴۰۵ ق.
۶. بستى، محمد بن حبان، المجروحين من المحدثين و الضعفاء و المتروكين، حلب: دار الوعى، ۱۳۹۵ ق.
۷. بستى، محمد بن حبان، الثقات، دار الفكر، ۱۳۹۵ ق.
۸. بشار عواد معروف، شعيب الارنؤوط، تحرير تقريب التهذيب، بيروت: مؤسسة الرسالة.
۹. بغدادى، احمد بن ثابت، الكفاية فى علم الرواية، المكتبة العلمية، بى نا.
۱۰. ترمذى، محمد بن عيسى، سنن الترمذى، تحقيق حدقى جميل عطار، بيروت: ۱۴۱۴ ق.
۱۱. جرجانى، احمد بن عدى، الكامل فى ضعفاء الرجال، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۸ ق.
۱۲. جوزجاني، ابراهيم بن يعقوب، احوال الرجال، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۵ ق.
۱۳. حاكم، محمد بن عبد الله، المستدرک على الصحيحين، بيروت: دار المعرفة، ۱۴۱۸ ق.
۱۴. خطيب بغدادى، احمد بن ثابت، تاريخ مدينة السلام، بيروت: دار الغرب الاسلامى، ۱۴۲۲ ق.
۱۵. دمشقى، طاهر جزائرى، توجيه النظر الى اصول الاثر، حلب: مكتبة المطبوعات الاسلامية، ۱۴۱۶ ق.
۱۶. ذهبى، محمد بن عثمان، تاريخ الاسلام، بيروت: دار الكتب العربى، ۱۴۰۷ ق.

۱۷. ذهبی، محمد بن عثمان، الکاشف، بیروت: دار المنهاج، چاپ دوم، ۱۴۳۰ ق.
۱۸. ذهبی، محمد بن عثمان، تذكرة الحفاظ، هند: وزارة المعارف، چاپ چهارم، ۱۳۸۰ ق.
۱۹. ذهبی، محمد بن عثمان، میزان الاعتدال، بیروت: الرسالة العالمية، ۱۴۳۰ ق.
۲۰. ذهبی، محمد بن عثمان، میزان الاعتدال، بیروت: دار الفكر، بی تا.
۲۱. عسقلانی، احمد بن علی، لسان المیزان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ ق.
۲۲. عسقلانی، احمد بن علی، المطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانیه، تحقیق سعد بن ناصر الشتری، عربستان: دارالعاحمة، ۱۴۱۹ق.
۲۳. عسقلانی، احمد بن علی، تقریب التهذیب، ریاض: دار العاصمة، چاپ دوم، ۱۴۲۳ق.
۲۴. عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۱ ق.
۲۵. عسقلانی، احمد بن علی، مختصر زوائد مسند البزار، بیروت: مؤسسة الکتب الثقافه، ۱۴۱۲ ق.
۲۶. عسقلانی، احمد بن علی، هدی الساری، بیروت: دار المعرفة، ۱۳۷۹ ق.
۲۷. عقیلی، محمد بن عمرو، الضعفاء، قاهره: دار ابن عباس، ۱۴۲۹ ق.
۲۸. غماری، احمد بن محمد الصدیق، فتح اللک العلی بصرحة باب مدینة العلم علی، مصر: الطبعة الاسلامیة، بی تا.
۲۹. مبارکفوری، محمد بن عبدالرحمن، تحفه الأحوزی بشرح جامع الترمزی، تحقیق حدقی جمیل عطار، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۳۰. مروزی، میموتی، صالح، العلل ومعرفة الرجال، تحقیق وصی الشه عباس، چاپ هند، ۱۹۸۸م.
۳۱. مزی، جمال الدین، تهذیب الکیمال فی اسماء الرجال تحقیق احمد علی و حسن أحمد، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۳۲. نسائی، احمد بن شعیب، خصائص امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب (علیه السلام)، تحقیق الدانی بن منیر آل زهوی، بیروت: المكتبة المصرية، ۱۴۲۲ق.